

تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)  
دوره ۱۷، شماره ۶۶، زمستان ۱۴۰۴، صص ۱۱۴-۱۴۲  
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۸/۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۹/۱۹  
(مقاله پژوهشی)

DOI:

## خوانشی بر ادیب و عقده آن در پسرکشی از منظر داستان رستم و سهراب

شکیبا ملکشاهی<sup>۱</sup>، دکتر حسین بیات<sup>۲</sup>، دکتر ناصرقلی سارلی<sup>۳</sup>، دکتر بهادر باقری<sup>۴</sup>

### چکیده

روایت‌های اسطوره‌ای و حماسی اغلب بسترهایی غنی برای بررسی ناخودآگاه جمعی و مفاهیم روان‌شناختی هستند. یکی از شناخته‌شده‌ترین این مفاهیم در نظریه روانکاوی فروید، عقده ادیب است، که به کشمکش روانی میان پدر و پسر در فرآیند شکل‌گیری هویت و قدرت اشاره دارد. داستان رستم و سهراب در شاهنامه فردوسی نمونه‌ای از یک تراژدی اسطوره‌ای است که در آن روابط میان پدر و پسر به شکلی ناخودآگاه به تقابل، خشم و در نهایت پسرکشی منجر می‌شود. نگارنده با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و منابع کتابخانه‌ای-اسنادی و با روش گردآوری اطلاعات به‌وسیله خوانش شاهنامه و فیش‌برداری آن، به تحلیل ادیب و عقده آن در پسرکشی از منظر داستان رستم و سهراب پرداخته است. فروید بر این باور است که ادیب آرزویی را به عمل درآورده است که همه در دوران کودکی دارند. او در معاینات بالینی‌اش، پی‌درپی همین الگو را مشاهده می‌کرد- علاقه و عشق به والدی که جنس مقابل فرزند بود و حسادت، تنفر و حتی آرزوی مرگ برای والد هم‌جنس فرزند - که در نهایت آن را عقده ادیب نامید. رستم پهلوان پیری است که اقتدارش رو به کاستی می‌گراید، گرچه قهرمان شاهنامه بودنش، جایگاه قدرت افسانه‌ای او را تا انتها حفظ می‌کند. عقده ادیب را از لحاظ اسطوره‌ای بر پایه باورهای توتمی توضیح می‌دهد که پسران به دلیل این که پدر همه کامجویی‌ها را در سیطره‌ی خود داشته، علیه او شورش می‌کنند و او را می‌کشند؛ اما از سویی به دلیل مهری که به او داشته‌اند، از تصاحب مادر صرف‌نظر کرده، به یاد قربانی کردن پدر، مناسکی آیینی برپا می‌داشتند. نگارنده در پژوهش کنونی با در پیش چشم داشتن دیدگاه فروید درباره ارتباط پدر و پسر با تکیه بر عقده ادیب، داستان رستم و سهراب را از شاهنامه فردوسی مورد بررسی قرار داد. در داستان رستم و سهراب، پسر کشته می‌شود تا پدر به مثابه سنت و اساس ایران به حیات خود ادامه دهد.

**کلیدواژه‌ها:** رستم، سهراب، پسرکشی، عقده ادیب.

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران..

shakibamalekshahi8@gmail.com

<sup>۲</sup> دانشیار گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. (نویسنده مسؤل)

hoseinbayat@gmail.com

<sup>۳</sup> دانشیار گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

sarli@khu.ac.ir

<sup>۴</sup> دانشیار گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

Bahadorbagheri47@gmail.com



## مقدمه

شاهنامه فردوسی، اثری حماسی و جاودانه در ادبیات فارسی، نه تنها روایتگر داستان‌های پهلوانی و افتخار ملی ایرانیان است، بلکه بازتابی عمیق از روان انسان و پیچیدگی‌های روابط خانوادگی است. یکی از مضامین برجسته در این اثر، پسرکشی است، موضوعی که در داستان‌هایی چون رستم و سهراب، کیخسرو و سیاوش به وضوح دیده می‌شود. این مضامین، همراه با مفاهیم اسطوره‌ای و روان‌شناختی، جایگاه خاصی در روایت شاهنامه دارند و گاه یادآور اسطوره ادیپ شهریار در ادبیات یونان باستان هستند. داستان رستم و سهراب نه تنها یک روایت حماسی و تراژیک، بلکه بستری برای تحلیل روان‌شناختی مفاهیمی مانند عقده ادیپ است. این داستان نشان می‌دهد که چگونه روابط میان پدر و پسر در بستر اسطوره و حماسه می‌تواند با تضادهای عمیق روانی و اجتماعی همراه شود. تراژدی این تقابل در نهایت به شکلی از پسرکشی ختم می‌شود که نه تنها گواهی بر نقش سرنوشت و تقدیر است، بلکه ابعاد انسانی و روان‌شناختی عمیقی را آشکار می‌کند. در داستان، رستم بدون آگاهی از تولد فرزند خود، سهراب، به زندگی معمول خود ادامه می‌دهد. سهراب که از همان کودکی از نیروی فوق‌العاده‌ای برخوردار است، با مادرش ته‌مینه زندگی می‌کند و در آرزوی یافتن پدر و تصاحب قدرت است. این جنبه از داستان می‌تواند نشان‌دهنده جنبه ناخودآگاه عقده ادیپ باشد، جایی که پسر به‌طور نمادین در پی رویارویی با پدر و کسب جایگاه اوست. سهراب که از هویت واقعی رستم بی‌اطلاع است، به ایران لشکر می‌کشد و در میدان نبرد با پدر خود روبه‌رو می‌شود. این رویارویی بدون شناخت متقابل، کشمکش سنتی میان پدر و پسر را که فروید آن را در قالب عقده ادیپ مطرح می‌کند، به شکلی تراژیک به تصویر می‌کشد. پسر در ناخودآگاه خود درصدد غلبه بر پدر است، اما در این داستان، عدم شناخت و جهل دوطرفه، فاجعه‌ای تلخ را رقم می‌زند. ادیپ، شخصیتی از اساطیر یونان، به دلیل پیشگویی شوم سرنوشت، ناخواسته دست به پدرکشی می‌زند و سپس با مادر خود ازدواج می‌کند، بدون آنکه از رابطه خویشاوندی خود آگاه باشد. این اسطوره، که به کشمکش میان پدر و پسر بر سر قدرت و هویت اشاره دارد، بعدها در روان‌شناسی فروید به‌عنوان عقده ادیپ مطرح شد. در شاهنامه نیز داستان‌هایی مانند رستم و سهراب، با محوریت ناآگاهی از رابطه خویشاوندی و سرانجام تلخ پسرکشی، از شباهت‌هایی عمیق با این اسطوره برخوردارند. هنگامی که درباره پسرکشی سخن گفته می‌شود، ممکن است

داستان‌های تاریخی پسرکشی و پدرکشی شاهان در سلسله‌های مختلف ایرانی به ذهن برسد؛ اما موضوع مورد بحث در این پژوهش، تجلی عقده ادیب در داستان پسرکشی ماجرای رستم و سهراب شاهنامه فردوسی است. موضوع رویارویی پدر و پسر و کشته شدن یکی از طرفین منحصر به داستان‌های حماسی ایرانی نیست و کارکردی فراگیر دارد. به همین دلیل می‌توانیم از دیدگاه‌های مختلفی به موضوع نگاه کنیم از دیدگاه روان مثالاً. کاوی، از این حیث که میل به تصاحب قدرت بنا به نظریه «ناخودآگاه جمعی» یونگ بن مایه‌ای اسطوره‌ای است که در اقوام مختلف در ساحت‌های متفاوت و در لایه‌های مختلفی از روایات داستانی اتفاق افتاده است. با تاکید بر مباحث پیشین نگارنده می‌کوشد با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و منابع کتابخانه‌ای-اسنادی و با روش گردآوری اطلاعات به وسیله خوانش شاهنامه و فیش‌برداری آن، به تحلیل ادیب و عقده آن در پسرکشی از منظر داستان رستم و سهراب پرداخته است.

#### پیشینه تحقیق

در سیر تکامل اندیشه و تمدن انسانی، اسطوره و مولفه‌های اسطوره‌ای بویژه اسطوره قهرمان، در حماسه‌ها (به عنوان یکی از تجلی‌گاه‌های اسطوره) جلوه پیدا می‌کند (قریشی و همکاران، ۱۴۰۱: ۲۷۸). رویارویی پدر و پسر از جمله موتیف‌هایی است که در بسیاری از اسطوره‌ها، آثار حماسی، افسانه‌ها، قصه‌های عامیانه و یا حتی در روایت‌های مذهبی ایران و جهان دیده می‌شود. بستر این رویارویی عموماً نوع ادبی حماسه است افسانه‌ها و اسطوره‌ها، گذشته ملت‌ها را تشکیل می‌دهند. اساطیر جهان با یکدیگر همسانی و مشابهت دارند و گاهی نیز در جهت مخالف هم قرار می‌گیرند. یکی از مباحث شگفت‌اسطوره‌ها، تراژدی است که این مقاله به مبحث تراژدی فرزندکشی می‌پردازد، یکی از راه‌های شناخت فرهنگ، اندیشه، ذوق، عاطفه، آرزوها، باورها و عقاید ملت‌ها تطبیق آثار ادبی زبان‌های مختلف است (سادات غیبی، ۱۳۹۷: ۴). برخی از منابع که به رگه‌ای بر مباحث تحقیق مورد مطالعه اشاره داشته‌اند به شرح ذیل بوده است:

«بررسی تطبیقی داستان رستم و سهراب با برخی موارد مشابه» (۱۳۸۸) در نشریه پژوهش‌های زبان خارجی توسط محمود کمالی بررسی تطبیقی داستان رستم و سهراب با برخی موارد مشابه در اساطیر جهان را مورد مذاقه قرار داده است. این پژوهش می‌کوشد با تحلیل و بررسی چند نمونه از این نوع داستان‌ها و توجه به نکاتی همچون دوری از پدر و مادرسالاری و خودداری

از بیان نام، در حد امکان به این پرسش ها پاسخ دهد.

قربانی پور(۱۳۹۳)، در مقاله خود با عنوان(نقد و بررسی روانکاوانه شخصیت رستم و سهراب (بر اساس داستان رستم و سهراب)، در فصلنامه مطالعات نقد ادبی؛ بیان می‌کند که بر مبنای علم روانشناسی، رستم انسانی مضطرب، عقلانی و در عین حال غیر عقلانی است که فعالیت و تلاشش برای دیگران است و به شدت جویای نام است و با هدف دفاع از شرافت میهن تن به نبرد با فرزند خویش می‌دهد. سهراب، خیال باف و مهربان است؛ تحت تأثیر غرور جوانی، برای کسب قدرت و مقام طرح پیروزی بر کشور ایران را در سر می‌پیرواند.

سرمدی و نجومیان (۱۳۹۷) در مقاله‌ای تحت عنوان «اسطوره‌ی پدر و پسر در رمان پدر بی‌جان و داستان رستم و سهراب از دید روان‌شناسی فروید» در پژوهشنامه ادب حماسی به این موضوع پرداخته‌اند که هدف از نگارش مقاله بررسی اسطوره‌ی پدر و پسر از دیدگاه فروید در رمان پدر بی‌جان اثر دانلد بارتملی و مقایسه آن با داستان رستم و سهراب در شاهنامه فردوسی است؛ اما با رویکرد تحلیل عقده‌ی ادیب، به‌خصوص با عقده آن در پسرکشی از منظر داستان رستم و سهراب که مطمح نظر این مقاله است، هیچ پژوهشی تاکنون دیده نشده است.

اوصالی(۱۴۰۱)، در مقاله خود با عنوان(بررسی عقده ادیب و الکترا و ارتباط آن با خودشیفتگی)؛ در نهمین کنفرانس بین المللی دانش و فناوری علوم تربیتی مطالعات اجتماعی و روانشناسی ایران بیان می‌کند عقده ادیب یکی از بحث برانگیزترین مسائل روان شناسی است. محققین هنوز مطالعات شان را در این زمینه ادامه می دهند. اگر این عقده ها در دختران و پسران در دوره کودکیحل نشود باعث ایجاد مشکلات فراوانی در بزرگسالی این افراد خواهد شد، از جمله این مشکلات می توان به انتخاب اشتباه در ازدواج و همچنین ایجاد مشکلات در غرایز جنسی آن‌ها اشاره کرد. عقده ی ادیب تصویر رایج معصومانه ی عشق به پدر و مادر را تهدیدمی کند. البته جای هیچ شکی نیست که کودکان این کار را از روی غریزه و ناخودآگاه انجام می دهند.

عسگری و همکاران(۱۴۰۲)، در مقاله خود با عنوان(بررسی عقده ادیب در سه اثر از آملی نوتومب ، بر اساس فرضیه روانشناختی لاکان) منتشر شده توسط نشریه پژوهش زبان و ادبیات فرانسه، می‌کوشد با رویکرد نقد روانشناختی به شیوه ی ژاک لاکان به عنوان چارچوبه کار خود، به بررسی برخی آثار آملی نوتومب، نویسنده بلژیکی فرانسوی زبان پرداخته و فرضیه

عقدۀ ادیب و عقدۀ های خانوادگی را در سه اثر او، «قلب را به تپش وادار»، «پدرگُشی» و «نام-های بی جنسیت» بررسی کند. تصویر پدران مستبد، مادران ساده لوح، استقاده ابزاری از کودکان، میل به جانشینی پدر و تصاحب مادر نزد فرزندان، نشانه هایی از عقدۀ ادیب بوده و بر هدف نگارنده در به تصویر کشیدن ساختار «من» سوژه در جامعه مدرن گواهی می دهند.

قدس شریفی (Ghods Sharifi) (۲۰۲۳)، در مقاله خود (سهراب و رستم متیو آرنولد: یک اپیزود شرق شناسی امپریالیستی و اگزوتیکیزت در کار) در نشریه ادبیات تطبیقی، بیان می کند آرنولد دو دنیای متفاوت خلق می کند تا رقابت بین پدر و پسر را به تصویر بکشد... این تحقیق در صدد است تا اضداد دوتایی مربوط به شرق/غرب و دوگانگی های مردانه و زنانه، و دامنه و ماهیت امپریالیست در مقابل اگزوتیکیزتسم را دریابد. شرق شناسی که آرنولد در شعر خود به کار گرفته است. قرائت نزدیک تشبیهات و گزیده های مرتبط از شعر، علاوه بر درگیر شدن با منابع انتقادی مربوط به شرق شناسی و هنر و ادبیات ویکتوریایی روش شناسی اساسی این تلاش را تشکیل می دهد.

### مبانی تحقیق

#### عقدۀ ادیب

«ادیب شهریار» نوشته سوفوکلس اغلب اولین داستان کارآگاهی در سنت غربی معرفی می گردد. این اثر، نمایش نامه ای است درباره کشف راز یا درواقع، چند راز. «ادیب، پادشاه تیسس، نمایش-نامه را برای کشف و برطرف کردن علت بلایی که در شهر آمده، آغاز می کند. این بلا، مردم و محصولات آن ها را از بین می برد. برای کشف منشأ بلا و نجات شهر، سروشی ندا می دهد که ادیب باید قتل پادشاه مقتول، لایس را که بدون بررسی و مجازات باقی مانده، پیگیری کند» (ترشول، ۲۰۰۱: ۴۵). ادیب ماجرای قتل پدر را دنبال می کند و پس از تحقیق فراوان متوجه می شود که قاتل خود اوست که پدر خویش را درراه نادانسته و ناشناخته کشته است. در پایان ادیب باحالت زار و نزار و با چشمانی نابینا از شهر تب اخراج می شود. عقدۀ ادیب نقطه اوج ورود کودک به ارزش های جامعه مرد محورانه است. پس نقطه ای است که پسر ویژگی های مردانه را کسب می کند (سرمدی و نجومیان، ۱۳۹۷: ۱۳۸). این داستان از جهاتی با داستان سهراب شباهت دارد. در این داستان نیز نزاع بین پدر و پسر بر اثر عدم شناخت یکدیگر روی می دهد که منجر به کشته شدن پدر می گردد. اما نکته ای که در اینجا هست تأثیر سرنوشت بسیار

زیاد است. تمام داستان بر مبنای یک پیش‌بینی است که روح آن در کل داستان وجود دارد و باید این پیش‌بینی به حقیقت پیوندد و این مسئله را در تصمیم فرستادن طاعون به شهر تب به‌وسیله آپولون می‌بینیم. البته در داستان سهراب نیز تقدیر نقش مهمی بر عهده دارد. به‌طور مثال زندرزم که گفته می‌شود دایی سهراب است از طرف تهمینه مأمور آشنایی پدر و پسر بود؛ اما تقدیر او را به دست رستم به کشتن می‌دهد.

فروید می‌نویسد: «این سرنوشت همه ماست، شاید، اولین حس جنسی مان را به‌سوی مادرم ان سوق دهیم و اولین حس تنفرمان و اولین آرزوی مهلکمان را به‌سوی پدر» (فروید، ۲۰۰۸: ۳۶۴). در مرحله ادیپی که تا پنج‌سالگی کودک را در برمی‌گیرد، تمامی «توجهش را به‌سوی مادر سوق می‌دهد و می‌خواهد تنها خودش مالک مادر باشد. اما خیلی زود درمی‌یابد که شخص دیگری، برای عشق مادر در رقابت با اوست: پدر» (رایت، ۱۹۹۶: ۲۹۰). پس پسر باید پدر را کنار بزند تا به مادر برسد. البته در عقده ادیپ، این تمایل نامشروع به سمت مادر به‌وسیله نیروی مخالفی که ترس از اخته شدن از جانب پدر است، مهار می‌گردد. باید در نظر داشت که این تمایل و رقابت با پدر ناآگاهانه است، درست مانند آنچه در نمایش‌نامه ادیب شهریار به وقوع می‌پیوندد. «عقده ادیپ نقطه اوج ورود کودک به ارزش‌های جامعه مرد محورانه است» (رایت، ۱۹۹۶: ۱۳۰). پس نقطه‌ای است که پسر ویژگی‌های مردانه را کسب می‌کند. عقده ادیپ برای ایجاد هویت جنسی کودک و ساخت ضمیر ناخودآگاه لازم است. «زمانی که پسر به علت تلاش کودکانه گوناگونش برای رسیدن به مادر، تهدید به اخته شدن می‌شود، آرزوی رسیدن به مادر را کنار می‌گذارد و بااقتدار پدر پیوند می‌خورد. عقده ادیپ، هسته ضمیر ناخودآگاه را می‌سازد» (رایت، ۱۹۹۶: ۱۳۰). نخستین باری که فروید به‌طور ضمنی اشاراتی به «عقده ادیپ» می‌کند در نامه‌ای به دوست خود در سال ۱۸۹۷ است. او در این نامه بدون نام بردن از عقده ادیپ این‌چنین می‌نویسد: «من در خودم نوعی احساس عشق به مادرم و حسودی به پدرم دیده‌ام، احساساتی که فکر می‌کنم بین همه کودکان مشترک باشد» (فروید، ۲۰۰۸: ۱۸۲).

### پسرکشی در اقوام دیگر

داستان‌های مشابه با داستان رستم و سهراب بسیار زیادند. از جمله آن‌ها عبارتند از:

### داستان یفتاح

قدیمی‌ترین داستان از این نوع، داستان «یفتاح» است که در تورات مطرح شده است. داستان

بدین ترتیب است که قهرمانی به نام یفتاح در جنگ با دشمن نذر می‌کند که اگر در جنگ پیروز شد، اولین شخصی را که به استقبال او برود، قربانی خداوند کند. او پیروز می‌شود و اتفاقاً نخستین کسی که به استقبال او می‌آید تا شادی خود را به او نشان بدهد و به او تبریک بگوید، دختر اوست که با دف به دیدار پدر می‌شتابد. یفتاح طبق نذری که کرده، مجبور می‌شود دختر را قربانی کند و جالب این که دختر نیز می‌پذیرد (تورات، ۳۰۹).

در این داستان نکات جالبی وجود دارد؛ پدر کاملاً فرزند را می‌شناسد و از کشتن او اکراه دارد؛ اما طبق نذری که کرده مجبور است این کار را انجام دهد. فرزند نیز پدر را می‌شناسد و به احترام نذر پدر تسلیم می‌شود. در این داستان هیچ‌گونه درگیری و نبردی بین پدر و فرزند دیده نمی‌شود و در مقایسه با داستان‌های دیگر، به داستان حضرت ابراهیم (ع) و پسرش بسیار شباهت دارد. چون فرزند باید در راه خدا قربانی شود، با این تفاوت که در آنجا به فرمان خداوند، فرزند قربانی نمی‌شود و تنها یک امتحان الهی بوده است. نمونه مشابه جالبی با این داستان در ایلید هومر وجود دارد. آگاممنون تصمیم می‌گیرد که دختر خود، ایفی‌زنی را قربانی رب‌النوع خود کند، اما رب‌النوع، ماده غزالی را فدیۀ او قرار می‌دهد و دختر، کاهنه او می‌شود (هومر، ۱۹۸۴: ۶۲۷).

### داستان حضرت ابراهیم (ع)

داستان حضرت ابراهیم (ع) در قرآن کریم نیز به همین موضوع و مضمون اشاره دارد. یک پسر - کشی که به دستور خداوند و برای آزمایش ایمان ابراهیم (ع) صورت می‌گیرد و البته خداوند مهربان با کُند کردن چاقو از کشته شدن اسماعیل (ع) جلوگیری می‌کند و به جای او قوچی را می‌فرستد. در این داستان نیز همانند داستان یفتاح، فرزند، به این کار رضایت می‌دهد.

### داستان اولیس و تلگونوس

این داستان که مربوط به قرن چهارم یا پنجم قبل از میلاد است، اثر هومر شاعر بزرگ یونانی است. در اینجا این پسر است که با قدرتی فراانسانی، پدر خود را بدون این که بشناسد، می‌کشد. این داستان در حقیقت داستان زندگی اولیس بعد از جنگ تروا است: بعد از سقوط شهر تروا، اولیس در سر راه بازگشت به شهر خود ایதாக، به همراهان خود از جزیره آندیا که در آن زن جادوگری به نام سیرسه زندگی می‌کرد، می‌گذرد. او در برابر سحر و جادو و فریبندگی سیرسه مقاومت می‌کند و می‌خواهد او را بکشد که زن جادوگر به پای او می‌افتد و با سخنان

خود اولیس را راضی می‌کند که با او همبستر شود و در آنجا بماند و عاشقانه باهم زندگی کنند. اولیس یک سال تمام را در آنجا می‌ماند و سپس به ایتاک باز می‌گردد. چند سالی می‌گذرد و پسری که سیرسه از اولیس به نام تلگونوس داشته است، بزرگ می‌شود و در جستجوی پدر بر می‌آید. او در جستجوی خود به شهر پدرش، ایتاک می‌رسد و شروع به قتل و غارت می‌کند. اولیس برای مقابله با او می‌رود و پدر و پسر بی آن‌که یکدیگر را بشناسند، به مبارزه و نبرد باهم می‌پردازند. سرانجام اولیس به وسیلهٔ اسلحه تلگونوس<sup>۱</sup> که سیرسه به فرزند خویش داده بود، به شدت زخمی می‌شود و می‌میرد (پاتر، ۱۳۸۴: ۶۲-۶۱). در اینجا این پدر است که به دست پسر کشته می‌شود. ارتباط بین اولیس و سیرسه ارتباطی بر پایهٔ دشمنی است و می‌تواند این‌گونه تفسیر شود که او آگاهانه و برای قتل پدر، آن سلاح را در اختیار پسر قرار می‌دهد.

### داستان کوچولائین و کنلاوچ

ماجرای این داستان در میان بقیهٔ داستان‌های مشابه، به داستان رستم و سهراب شبیه‌تر است. این افسانهٔ قدیمی ایرلندی در قرن هشتم میلادی نگارش یافته است و بخشی از حماسهٔ ایرلندی «عشقبازی ایمر» می‌باشد.

کوچولائین با راهنمایی زنی جادوگر به دیدار ایفه، جنگجویترین زن دنیا می‌رود و در کشتی او را بر زمین می‌زند و با قراردادن سه شرط برای ایفه، از کشتن او منصرف می‌شود. نخست این که هیچ آزاری به زن جادوگر نرساند. دوم این که با او همبستر شود و شرط سوم به دنیا آوردن یک پسر برای او است. زن هر سه شرط را می‌پذیرد. پذیرش شرط سوم کمی غیرعادی می‌نماید چون زن نمی‌تواند جنسیت بچه را تعیین کند.

هنگامی که کوچولائین می‌خواهد به سرزمین خود، ایرلند برگردد، انگشت بزرگی را به ایفه می‌سپارد و سفارش می‌کند که محض این که پسرشان آنقدر بزرگ شد تا بتواند آن را در انگشت شست خویش کند، انگشت را به او بدهد و او را به ایرلند بفرستد. او پسر آیندهٔ خویش را از سه چیز منع می‌کند. اول این که هرگز به خاطر دیگری از راه و جاده بیرون نرود و راه را برای کسی باز نکند. دوم این که هرگز به خاطر ترس نام خود را به هیچ جنگجویی نگوید و آخر این که هرگز از نبرد تن به تن رو نگرداند.

۱- اسلحه تلگونوس نیزه‌ای بود از دم سفره ماهی سمی که همان زهر باعث مرگ اودیسه شد.

پسر ایفه به دنیا می‌آید و پس از سالی چند قوی و زورمند می‌شود و برای یافتن پدر به ایرلند می‌رود. در ساحل ایرلند، پهلوانی از خاندان پدرش به نزد او می‌رود و نام و نشانش را می‌پرسد. اما پسر جواب می‌دهد که «من نام خود را به هیچ پهلوانی بر روی کره زمین نمی‌گویم». وقتی این خبر به کوچولائین می‌رسد، خود برای گرفتن اطلاعات از این تازه وارد می‌رود. کنلاوچ نام خود را نمی‌گوید و نبرد تن به تن در می‌گیرد. به خاطر نیروی زیادتر پسر، کوچولائین شکست می‌خورد و به سوی پایاب رودخانه مجاور عقب‌نشینی می‌کند و سلاح عجیب و جادویی خود را که گابولگ نامیده می‌شود، درخواست می‌کند. او با این سلاح بدن پسر خویش را سوراخ می‌کند و او را می‌کشد. پسر در آخرین لحظات پدر خود را می‌شناسد و نام خویش را به پدر می‌گوید و خود را معرفی می‌کند. کوچولائین با گریه و زاری پسر را به زیر درختی می‌برد و به سوگواری می‌پردازد. سرانجام کوچولائین نیز از غم کشتن فرزند جان می‌سپارد (پاتر، ۱۳۸۴: ۴۶-۴۱).

در اینجا نیز پدر هنگام ترک مادر، نشانه‌ای به او می‌دهد تا به وسیله آن پسر را بشناسد. کنلاوچ نیز همانند سهراب برای یافتن پدر به سرزمین او می‌رود و وقتی از او نامش را جویا می‌شوند، او از معرفی خود خودداری می‌کند و به همین دلیل رو در روی پدر قرار می‌گیرد، چون رسم بوده است که هر تازه واردی باید نام و نشان خود را اعلام کند. در این داستان نیز نام‌پوشی فاجعه می‌آفریند و پدر وقتی می‌فهمد که فرزند خود را با دست خویش کشته است، با اندوه بسیار به سوگواری می‌پردازد و سرانجام در همانجا او نیز از پای در می‌آید و در رستم و سهراب نیز، رستم قصد خودکشی می‌کند. جان آرنات در کتاب اسطوره‌های تمام اقوام پس از بررسی این داستان چنین می‌نویسد: «این داستان نسخه سلتی داستان رستم و سهراب است» (آرنات، ۱۹۹۱: ۱۴۵)

### داستان هیلد براند و هادو براند

این داستان از قدیمی‌ترین آثار حماسی آلمان است. هیلد براند قهرمان آلمانی که با پادشاه هون‌ها به سفری دراز رفته است، در بازگشت به ایتالیا به یک جوان سلحشور بر می‌خورد که پسر او است و وی را می‌شناسد و می‌خواهد از جنگ با فرزندش بپرهیزد، اما پسر که نامش هادو براند است و به او گفته‌اند که پدرش در سفر مرده است، می‌کوشد تا پهلوان جهان‌دیده را

به جنگ وادارد و بین پدر و فرزند ناچار نبردی تن به تن آغاز می‌شود و پسر شکست می‌خورد؛ اما دست به نیرنگ می‌زند. به همین سبب پدر او را می‌کشد.

مضمون کلی این داستان به داستان سهراب شبیه است. پدر سال‌ها از خانه دور است و زمانی با پسر خویش رو به رو می‌شود که پسر بزرگ و نیرومند شده است. در اینجا پدر، پسر را می‌شناسد و سعی می‌کند تا از درگیری جلوگیری کند. اما رستم، سهراب را نشناخته است و یا اگر شناخته همانند هیلد براند مطمئن نیست. در داستان آلمانی پسر یک انسان بد ذات است که برای کشتن پدر دست به حيله می‌زند؛ اما سهراب با عشق و علاقه فراوان پدر خویش را می‌جوید. در برابر داستان دراماتیک آلمانی، داستان سهراب، تراژیک است.

جدول (۱): پیشینه نظری خویشاوند کشی در اساطیر و تاریخ و ادبیات

۱۲۳

مورد	تعداد	نمونه
پسر کشی	۹	دستور قتل سلم و تور توسط فریدون-طرد شدن زال از خاندان به دستور سام-رستم که پسرش سهراب را کشت-کیکاووس با خیره سری سیاوش را به کام مرگ فرستاد-اسفندیار و فرشیدورد که قربانی جاه طلبی گشتاسب شدند-نوش آذر و مهرنوش، جوانان برومند اسفندیار که به سبب غرور وی، راهی مهلکه سیستان شدند-داراب که توسط مادرش به آب افتاد تا از دربار دور ماند-نوشزاد که به فرمان کسری انوشیروان به قتل رسید-هرمزد که دستور قتل پسرش خسروپرویز را صادر کرد اما پسر جان به سلامت برد.
برادرکشی	۷	قتل ایرج به دست سلم-افراسیاب، برادرش اغریث را کشت-شغاد دو برادر خود یعنی رستم و زواره را کشت-رستم نیز در لحظات پایانی عمر، شغاد را کشت-گو، ناخواسته برادرش طلخند را کشت-پانزده برادر شیرویه با اطلاع او کشته شدند ولی او عاملان را مجازات نکرد-قتل ناخواسته دارا به دست اسکندر.
پدرکشی	۴	ضحاک، پدرش مرداس را کشت-مالکه، باعث قتل پدرش؛ طائر غسانی شد-خسروپرویز در قتل پدرش، با دو دایه خود همداستان می‌شود-شیرویه نیز دست به خون پدرش خسروپرویز می‌آلاید.
نیاکشی	۱	کیخسرو، افراسیاب را کشت.
همسرکشی	۱	اردشیر فرمان قتل همسر حامله اش را صادر کرد ولی با وساطت موبدان، عملی نشد.
دختر کشی	۱	فرمان کشتن فرنگیس توسط افراسیاب
کشتن داماد	۱	افراسیاب که فرمان قتل سیاوش را صادر کرد و گروهی زره این قصد را عملی

ساخت.		
شوی کشی	۱	گردیه، شوهر خود [گستهم] را کشت.
هوو کشی	۱	شیرین که مریم را مسموم نمود.
کشتن خال	۱	خسرو پرویز، گستهم و بندوی [دائیهایش] را با نیرنگ از میان برداشت.

(ماخذ: رضی و احمدنیا، ۱۳۹۲)

### خلاصه داستان رستم و سهراب شاهنامه فردوسی

در شاهنامه چنین روایت شده است که سهراب پس از این که از یافتن پدر ناامید می‌شود، به قصد جنگ با ایرانیان سپاهی از ترکان آماده می‌کند و به میدان نبرد می‌رود و رستم از سپاه ایران به مقابله با او می‌آید. آنان به گوشه‌ای می‌روند و رجزخوانی می‌کنند و با افزارهای گوناگون با یکدیگر می‌جنگند و زمانی که خسته می‌شوند، هر یک به سپاه دیگری می‌زند و از کشته پشته می‌سازد.

سرانجام شب فرا می‌رسد و جنگ بی‌نتیجه پایان می‌پذیرد. فردای آن روز رستم و سهراب دوباره به گوشه‌ای می‌روند و کشتی می‌گیرند. ابتدا سهراب، رستم را بر زمین می‌زند. هنگامی که می‌خواهد سر از تن رستم جدا کند رستم با نیرنگ سهراب را فریب می‌دهد و سهراب او را رها می‌کند. آن‌ها بار دیگر در هم می‌آویزند تا سرانجام رستم، سهراب را بر زمین می‌زند و بی‌امان تهیگاه او را با خنجر می‌درد و پس از آن متوجه می‌شود پسر خود را کشته است.

### اسطوره پسرکشی

برانگیخته شدن میل پسرکشی در درون پدر به صورت مستقیم یا غیرمستقیم بنا بر شواهد تاریخی، ریشه در قدرت‌طلبی و ترس از مرگ در معانی تأویلی آن دارد و به همین سبب خواسته یا ناخواسته پدر یا قهرمان اسطوره‌ای سعی در محو کردن این قدرت نوپای دارد. فریزر با ارائه نمونه‌هایی از رسم پسرکشی مخصوصاً پسر بزرگ در قبایل گوناگون (فریزر، ۱۳۸۳: ۳۳۰-۳۲۱)؛ به این نتیجه می‌رسد که: «در بعضی موارد به نظر می‌رسد که مرگ فرزند، قطعاً جایگزینی برای مرگ پدر باشد و او با قربانی کردن اولاد خود از امکان زندگی بیش‌تری برای خود برخوردار می‌شده است؛ اما در مواردی نیز ظاهراً فرزند را نه فقط به جای پدر بلکه از این رو می‌کشتند که فکر می‌کردند با جذب کردن جوهر روحی پدر یا نیروی حیاتی‌اش به او صدمه می‌زند» (فریزر، ۱۳۸۳: ۳۳۱-۳۳۰).

در ظاهر به نظر می‌رسد خطر به‌خصوص در تولد نخستین پسر است و این موضوع کار را به اینجا می‌کشاند که بگوییم «آیا شما باید زنده بمانید یا او». در اینجا تراژدی رخ می‌دهد و پسرکشی اتفاق می‌افتد: «صیانت ذات ما نجوا می‌کند که او را سر به نیست کن و زنده بمان. بهترین دوران عمر توست. گل سرسبد دودمان خودتی. برای مردم مفیدی؛ بلکه ضروری هستی. او فقط یک بچه است؛ چیزی از دست نمی‌دهی» (همان). از نگاه اسطوره‌شناسی و فیزیولوژیک، نزدیک‌ترین، همانندترین و ارزشمندترین فرد به آدمی، فرزند اوست؛ از همین منظر، او اولین گزینه برای قربانی شدن محسوب می‌شود: «هیچ کس بهتر از پسر خود فرمانروا نمی‌توانست جنبه‌ خدایی فرمانروا را نشان دهد و شاید گمان می‌رفت که وی از خصلت الهی پدرش برخوردار است. از این رو، هیچ کسی برای قربانی شدن به جای فرمانروا و از طریق او به خاطر همه مردم مناسب‌تر از پسر فرمانروا نبود» (همان: ۳۲۳).

قهرمان اسطوره‌ای، دارنده مؤلفه‌هایی از ابرمرد است و در بسیاری از موارد به تنهایی کمال و وجهی از جاودانگی را در خود حس می‌کند، به همین دلیل در نماندن او حضور فرزند به میزان فردی عادی برانگیزاننده حس جاودانگی نمی‌تواند باشد و گویی حضور فرزند، خطری برای نابودی یا کم‌رنگ شدن آن وجوه محسوب می‌شود و درنهایت این میل جاه‌طلبی و حفظ جایگاه او را بر آن می‌دارد تا برخلاف جریان طبیعت برخیزد و نزدیک‌ترین فرد نسبت به خود را از بین ببرد. واکنش نسبت به این مسئله در اغلب موارد باهمپوشانی مسائل دیگری خود را نشان می‌دهد؛ برای نمونه حراست از میهن، حفظ کیان پادشاهی، زنده نگاه داشتن غرور ملی و جز آن‌ها که در ورای همه این اسباب به صورت ناخودآگاه می‌توان میل جاه‌طلبی را عاملی مهم جهت بروز این نوع حوادث برشمرد (حیدری و غلامی، ۱۳۹۷: ۱۱۷).

برخی مانند فروید ریشه داستان‌های پسرکشی یا پدرکشی را برخواسته از رقابت برای به دست آوردن مادر یا همان جنس مؤنث تحت تأثیر میل جنسی انسان می‌دانند. بنا بر این عقیده به دلیل تصاحب دسته جمعی زنان توسط پدر، پسران جهت دستیابی به زنان به شورش علیه او می‌پردازند و همین امر سبب پدرکشی می‌شود. البته ناگفته باقی نماند که در بدو امر، پسران توسط پدر از خانه طرد می‌گردند که یکی از عوامل اصلی آن، تصاحب زنان تحت حمایت پدر است (فروید، ۱۳۴۳: ۱۳۴-۱۳۲).

یکی از دلایل عمده وقوع پسرکشی ریشه در این آیین دارد که پدر پس از پیوند زمانی اندکی که با مادر برقرار می‌کند، خانواده را ترک می‌کند و گویی مادر محوریت خانواده را به عهده می‌گیرد (سلامی و پنجه شاهی، ۱۳۹۰: ۱۱۴). پدر پس از آمیزش با مادر، نقش اصلی خود را ایفا کرده است و خانواده را رها می‌کند و به رویه زندگی طبیعی خود باز می‌گردد.

در میان سرخپوستان امریکای شمالی، مرد پس از ازدواج خانه را ترک می‌کند و فرزندان فقط مادر را می‌شناسند. در این قبایل «پدر همیشه یک غریبه است و بعضی اوقات با او با بی-احترامی برخورد می‌کنند. موارد مشابهی در مصر و هند نیز وجود داشته است» (پاتر، ۱۳۸۴: ۱۳۱-۱۳۰). درباره مادر این رویکرد از نگاه زیستی و توتمی قابل پذیرش است، زیرا هویت بچه در نگاه انسان‌های بدوی می‌توانست یکسره مربوط به وجود مادر باشد (حیدری و غلامی، ۱۳۹۷: ۱۱۸)

چرا که نقش‌آفرینی پدر در شکل‌گیری فرزند قابل انکار بود یا این که دفعی و بسیار کم‌رنگ می‌نمود و به قول فروید: «منشأ اصلی توتمیسم از جهل انسان‌های بدوی نسبت به چگونگی تولید مثل و حفظ نسل در میان انسان‌ها و حیوانات و به‌خصوص بی‌اطلاعی آن‌ها نسبت به نقشی که نر در لقاح دارد، سرچشمه می‌گیرد. فاصله طولانی بین عمل لقاح و تولد کودک خود به این جهل و بی‌خبری کمک کرده است؛ بدینسان توتمیسم مخلوق مخیله زنان است و نه ناشی از اندیشه‌های مردان و سرچشمه آن و یارهای زنانه است» (فروید، ۱۳۴۳: ۱۱۰).

این سیر یادآور قانونی کلی در طبیعت است که موجود نر، تنها رسالت کاشت و تخم‌ریزی در زمین را دارد و پس از انجام این کار باید کناره بگیرد و اجازه بدهد زمین به‌عنوان مادری که تخم را می‌پرورد آن را از زمین که همان رحم است بیرون بیاورد و سپس بی‌پرورد تا به کمال غایی برسد. از طرفی هدف غایی رویش، رسیدن گیاه به مرتبه‌ای است که بتواند تولید مثل را به چرخه پس از خود انتقال دهد و اگر در این میان قبل از پرورش، گیاه به شکلی نابود شود که امکان تشکیل تخم گیاه (عامل تداوم چرخه گیاهی) ممکن نگردد به نوعی با تراژدی در عالم نبات مواجه می‌شویم، زیرا مرگ در تمامی ابعاد آن رخ داده است (حیدری و غلامی، ۱۳۹۷: ۱۱۹)

همان‌گونه که اشاره کردیم در بیش‌تر موارد تنها مرگ فرزندی که خصوصیات برجسته‌تری نسبت به دیگر فرزندان دارد، سبب بروز تراژدی می‌شود و در برخی موارد حتی روند روایی

داستان به گونه‌ای است که نویسنده و خواننده هر دو به اتفاق می‌رسند که حادثه پسرکشی رخ می‌دهد. برای نمونه خودداری فریدون از پذیرش عذر فرزندان، می‌تواند در حکم صدور فرمان قتل آنان باشد. فریدون در جواب فرستاده سلم و تور برای عذرخواهی می‌گوید (حیدری و غلامی، ۱۳۹۷: ۱۱۹):

درختی که از کین<sup>۱</sup> ایرج برُست به خون بار و برگش<sup>۲</sup> بخواهیم شست  
از آن تاکنون کین او کس نخواست که پشت زمانه ندیدیم راست  
(فردوسی، ۱۳۶۶: ۱۳۲).

اما پس از آن که خبر مرگ دو فرزند او یعنی سلم و تور را برایش می‌آورند، هر چند از کین-خواهی ایرج خشنود است، مرگ دو پسر دیگر شوری در درون او ایجاد می‌کند تا جایی که فردوسی معتقد است با انجام این کار تحت کیانی در تزلزل می‌افتد و گویی فردوسی نیز در ناخودآگاه خود بر این باور است که ادامه نسل اگرچه با وجود دختر می‌تواند ادامه داشته باشد؛ اما تداوم بقا از رهگذر پسر، باوری است که از نگاه اسطوره‌شناسی غیرقابل انکار است:

چن<sup>۳</sup> این کرده شد روز برگشت و<sup>۴</sup> بخت بپژمرد برگ کیانی درخت  
فریدون بشد<sup>۵</sup> نام او<sup>۶</sup> ماند باز برآمد چنین<sup>۷</sup> روزگاری<sup>۸</sup> دراز  
(فردوسی، جلد اول، ۱۳۶۶: ۱۵۶).

### طرح کلی داستان‌های پسرکشی

مرد خانواده به خاطر جنگ، ماجراجویی یا تجارت، خانواده خود را ترک می‌کند و از همسر و پسر خود که ممکن است هنوز به دنیا نیامده باشد یا در سن کودکی باشد، جدا می‌شود. پسر در نبود پدر، بزرگ می‌شود و جویای او می‌شود و یا این که پدر باز می‌گردد. در هر صورت این

۱- ق، ب: خون

۲- ل، لن، ق، آ، لی، پ، آپ، ل، آ، ب: به خون برگ و بارش؛ متن = ف، ق، و؛ س این بیت را با بیت سپسین در هم امیخته است:

درختی که از کین او کس نخواست که پشت زمانه ندیدیم راست (خالقی مطلق، جلد اول، ۱۳۶۶: ۱۳۲)

۳- ل - ب: چو؛ متن = ف

۴- ل، ن، آ؛ پ: چو کرده شد آن کار برگشت؛ متن، نه دستنویس دیگر.

۵- ل، ق، و: فریدون شد؛ متن = نه دستنویس دیگر

۶- س، لن، ق، لی، پ، وب: نام ازو؛ متن = ف، ل، ق، آ، ل.

۷- ل، ق، و، ب: پس دیگر

۸- ل، ق: روزگار؛ متن = ده دستنویس دیگر (خالقی مطلق، جلد اول، ۱۳۶۶: ۱۵۶).

دو باهم برخورد می‌کنند و به علت عدم شناخت یکدیگر باهم مبارزه می‌کنند. دو نکته مهم در این طرح وجود دارد که هر دو منجر به عدم شناخت فرزند و پدر می‌شود و بررسی آنها به گره‌گشایی داستان کمک می‌کند:

### دوری از پدر و مدرسالاری

عدم حضور پدر در خانه و رشد فرزند تحت مراقبت مادر خواه ناخواه باعث می‌شود که فرزند در نظام مدرسالاری رشد کند. در جوامعی که نظام مدرسالارانه در آنها حاکم است، زمینه برای به وجود آمدن چنین داستان‌هایی مناسب‌تر است. در بسیاری از این جوامع به نقش پدر در زندگی اهمیت چندانی داده نمی‌شود، حتی فرزندان نام خانوادگی خود را از مادر می‌گیرند.

اگر در نظام پدرسالاری در عصر تمدن، اساسی‌ترین واحد جامعه، خانواده بود. در نظام مادر سالاری در دوران پیش از تاریخ کلان پایه‌ترین واحد جامعه خانواده محسوب می‌شد. قسمی که هر قبیله از دو یا چند طایفه و هر طایفه از دو و یا چندین خانواده تشکیل می‌شدند و در رأس هر طایفه یک کلان قرار داشت. همان‌طوری که که خانواده‌های اولیه مزبور از تبار یک مادر و در نتیجه مادرتبار بودند. کلان هم یک واحد مادرتبار بود. به این معنا که اعضای کلان همه خود را از اعقاب یک مادر که کلان با آن هویت می‌یافت، می‌دانستند و فرزندان همه به مادرکلان تعلق داشتند (فروید، ۱۳۴۳: ۱۲۰).

### خودداری از بیان نام

خودداری از گفتن نام نیز یکی از ویژگی‌های قابل توجه و برجسته این مضمون است که باعث عدم شناخت می‌شود و عدم شناخت نیز یکی از عوامل مهم برای به وجود آمدن چنین فاجعه‌ای است.

مجتبی مینوی درباره بیان نام می‌گوید: «در مبارزه‌ها مرسوم بوده است که دو حریف اسم خویش را به دیگری بگویند، اما در این مبارزه پدر و پسر، پنهان کردن اسم از یکدیگر جز شرایط قصه است. چه در غیر آن صورت تراژدی پیش

نمی‌آید؛ وانگهی یک اعتقاد خرافی به این که اسم جزئی از وجود آدمی است و اگر دشمن اسم کسی را بداند مثل این است که قسمتی از وجود او را متصرف شده باشد، محرک پهلوانان بوده است بر پنهان کردن نام خویش از دشمن قوی‌تر از خود. اسلامی ندوشن درباره داستان رستم و سهراب می‌گوید: تراژدی رستم و سهراب، تراژدی بی‌خبری است. دو پهلوان که پدر و

پسر هستند، به علت آن که یکدیگر را نمی‌شناسند به روی هم شمشیر می‌کشند. تقدیر برای بی-  
خبر نگه داشتن آن دو از هم، همه عوامل را به کار می‌اندازد» (اسلامی ندوشن، ۱۳۵۴: ۳۰۷).

در شاهنامه هنگامی که کاموس کشانی نام رستم را می‌پرسد، چنین پاسخی دریافت می‌کند:

مرا مام من<sup>۱</sup> نام ((مرگ تو)) کرد زمانه مرا پتک<sup>۲</sup> ترک<sup>۳</sup> تو کرد  
(شاهنامه، جلد سوم، ۱۳۷۱: ۱۸۳).

البته بعضی قهرمانان همانند هادو براند و کوچولائین نام خود را به راحتی به هم‌آورد خویش  
می‌گویند.

### ردپای مادرتباری و پدرشاهی و تقابل آن در داستان رستم و سهراب

به آثار تقابل این دو نظام، در شاهنامه، به خصوص در داستان رستم و سهراب، می‌توان پی برد  
و شواهد متعددی یافت مبنی بر این که داستان‌های شاهنامه، تحت تأثیر شدید این دو بینش  
قرار گرفته‌اند. هر چند برخی از پژوهشگران، وجود جامعه «مارتبار» را نمی‌پذیرند و وجود  
چنین نظامی را نوعی جامعه آرمانی فرض می‌کنند. مفاهیمی که می‌تواند در تجزیه و تحلیل  
بهر این نامه کهن، به خصوص در مورد کنش شخصیت‌های آن، یاری رساند.

در داستان رستم و سهراب، تهمینه باوجود جایگاه و پایگاه دیرینه و معتبر خانوادگی خود، به  
گزینش نسلی برتر دست می‌یازد. در واقع، نه تنها آیینای رستم در ترسیم چهره زن، دچار اشتباه  
نشده، بلکه صفت دیرینه یک زن، در ته‌نشست کهن‌الگوهای به جامانده، در چهره او متبلور،  
گشته است. سهراب وقتی به ده سالگی می‌رسد، از نام و نشان پدر می‌پرسد و اصل و نسب  
خود را فقط در صورت شناخت پدر، معتبر می‌داند:

بر مادر آمد پرسید ازوی<sup>۴</sup> بدو گفت: گستاخ با من بگوی<sup>۵</sup>  
ز تخم کیم وز کدامین گهر؟ چه گویم چو پرسند نام<sup>۶</sup> پدر؟  
(فردوسی، جلد دوم، ۱۳۶۹: ۱۲۵).

۱- ل، س، ق، ل (نیز، ل، و، ب): مادرم؛ متن = ف، س (نیز، ل، لی، پ، لن، ا)

۲- ف، ل، س (نیز، ل، ق، لی)

۳- ق: نام ننگ(خالقی مطلق، جلد اول، ۱۳۷۱: ۱۸۳)

۴- ل: زوی؛ ق: ازو

۵- ق: که با من تو این داوری ها بگو

۶- ل، ل، ق، ل (نیز ل): پرسد کسی از (خالقی مطلق، جلد دوم، ۱۳۶۹: ۱۲۵).

ردپای نظام پدرشاهی در این ابیات، به وضوح مشاهده می‌گردد؛ چرا که شناسایی نسب، با توجه به تبار پدری مطرح می‌شود. سهراب، سیاوش و اسفندیار در شاهنامه، جانشین و نمایندهٔ جامعهٔ مادرتباری هستند که با نظام پدرشاهی درگیر می‌شوند (هنیلز، ۱۳۸۵: ۴۶۵) و «در قاموس تمدن مادرشاهی، مادرکشی از بزرگ‌ترین و نابخشودنی‌ترین جنایات شمرده می‌شود» (فروم، ۱۳۷۸: ۲۳۱)

به همین سبب، وقتی سهراب - که جایگزین نقش مادر در اسطوره است - کشته می‌شود؛ مرگ او ناجوانمردانه تلقی می‌گردد و چهرهٔ او با نوعی مظلوم‌نمایی تجلی می‌کند؛ سهراب کشته می‌شود، در حالی که پیوسته سعی در شناختن پدر دارد؛ ولی پدر از این آشنایی سر باز می‌زند. سهراب به قانون جامعهٔ پهلوانان احترام می‌گذارد و بار نخست از کشتن رستم صرف‌نظر می‌کند؛ در حالی که رستم، در کمال ناجوانمردی این قانون را زیر پا می‌گذارد. «در نظام پدرشاهی عشق و احترام پسر به پدر، مهم‌ترین و مقدس‌ترین وظیفهٔ او را تشکیل می‌دهد و پدرکشی، بزرگ‌ترین جنایت‌ها تلقی می‌شود» (همان). با تکیه بر این اصل است که سهراب، در گفتگو با هومان، به گریز از نبرد با پدر تأکید می‌کند. این موضوع جنگ با رستم نیز، به صورت عملی از جانب سهراب رعایت می‌شود.

نباید<sup>۱</sup> که من با<sup>۲</sup> پدر جنگ جوی شوم، خیره<sup>۳</sup> روی اندر آرم به روی  
(فردوسی، جلد دوم، ۱۳۶۹: ۱۸۰).

ز تن دور کن ببر و<sup>۴</sup> شمشیر کین بزن جنگ و بیداد<sup>۵</sup> را بر زمین  
بیا تا نشینیم هر دو بهم<sup>۶</sup> به می تازه داریم روی دژم  
بمان<sup>۷</sup> تا کسی دیگر آید برزم تو با من بساز و بیارای بزم<sup>۸</sup>  
دل من همی بر<sup>۹</sup> تو مهر آورد همی آب شرمم به چهر آورد

۱ - لی: مبادا

۲ - ق: که با من

۳ - ق: تیز(خالقی مطلق، جلد دوم، ۱۳۶۹: ۱۸۰).

۴ - ل، پ: ز کف بفنک این گرز و ؛ ق، ا: ز کف بفنک این تیز؛ لی: ز کف بفنک این ببر و ؛ ل: ز زین بفنک این ببر؛ ب: یکی بفنک این تیز(لن: ز کف بفنک این کین و ؛ س: بیفنک ز کف گرزو)؛ متن = ف، ق، و (نیز ل)

۵ - ل، ق - ب (نیز ل، لن، س): نشینیم هر دو پیاده

۶ - آ: ممان

۷ - ل، ل: با.

۸ - و: پیکار(خالقی مطلق، جلد دوم، ۱۳۶۹: ۱۸۰).

(همان: ۱۸۰).

در بطن تمام تعارض‌هایی که میان پدر و پسر، در شاهنامه رخ می‌دهد؛ نقطه مشترکی وجود دارد و آن این است که در تمامی این نبردها، پسرها در پایان نبرد کشته می‌شوند. برخلاف اساطیر یونانی و اروپایی که پدرها در پایان نبرد می‌میرند. این موضوع نشانه پیروزی نظام پدر-شاهی بر مادرسالاری است. این اسطوره‌ها، دارای نقطه مشترک دیگری نیز هستند، این که مادر تمام پسرهایی که در وجودشان نشانی از مادرتباری، مشاهده می‌شود، بیگانه (غیرایرانی) هستند؛ رستم که نشان توتّم خاندان مادری را بر درفش خود دارد، فرزند رودابه کابلی است؛ مادر سهراب و سیاوش، هر دو تورانی هستند و مادر اسفندیار، دختر قیصر روم است. گزینش مادر بیگانه برای این قهرمانان، می‌تواند از دو جهت بررسی شود:

۱. این گزینش را متأثر از قانون «ازدواج با بیگانه» بدانیم که در نظام پدرسالاری، به شدت بدان تأکید می‌شود.

۲. نظام مادرشاهی، متعلق به فرهنگ مردمانی بوده که پیش از اقوام آریایی، در این کشور، می‌زیستند. طبیعی است که فرهنگ این مردمان، از دیدگاه آریایی‌ها یک فرهنگ بیگانه به شمار آید. بنابراین اقوام آریایی با افزودن این گزینش بر پیکر اسطوره‌هایی که چنین پیامی دارند و در پی القا این مطلب، بوده‌اند که نگرش مادرتباری، برخاسته از یک فرهنگ بیگانه است.

#### بحث

#### تحلیل پسرکشی در داستان رستم و سهراب شاهنامه فردوسی بر اساس عقده ادیب

داستان (رستم و سهراب) یکی از مشهورترین داستان‌های شاهنامه است که در بین عوام و خواص از محبوبیت ویژه‌ای برخوردار است. در بین داستان‌هایی هم که پدر و پسر یا دو منسوب، ناشناخته به نبرد می‌پردازند و مینوی آن‌ها را حدود هشتاد داستان می‌داند، کم نظیر است (آهنگرنژاد و حیدری، ۱۳۹۶: ۱۴). تاروپود ماجرا ترکیب گرفته است از یک سلسله برخورد، برخورد آزادی و اسارت، پیری و جوانی، کهنه و نو، تعقل و تعبد، برخورد سرنوشت با اراده انسان و در پایان برخورد زندگی و مرگ (واعظی و زیرک، ۱۴۰۰: ۲۷۶). حماسه رستم و سهراب در شاهنامه، سروده حکیم ابوالقاسم فردوسی در قرن چهارم هجری، با شکار رستم در حوالی سمنگان آغاز می‌گردد. رستم پهلوان پیری است که اقتدارش رو به کاستی می‌گراید،

گرچه قهرمان شاهنامه بودنش، جایگاه قدرت افسانه‌ای او را تا انتها حفظ می‌کند. «رستم نه تنها پهلوان پهلوانان که بخرد و فرزانه و دادگر و جنگنده با ستم‌ها و بیدادهاست» (رحیمی، ۱۳۷۶: ۲۱۳-۲۱۲). حتی برای توصیف هیکل سهراب یک ماهه، به اغراق فردوسی از هیکل رستم استفاده می‌کند:

تو گفتمی گو پیلتن رستم ست وگر سام شیرست و، گر<sup>۲</sup> نیرم ست  
چو یک ماهه<sup>۱</sup> شد همچو یک سال بود برش چون بر رستم زال بود  
(فردوسی، جلد دوم، ۱۳۶۹: ۱۲۵).

رستم، گوشت و پوست سهراب است و ذهن سهراب را پر کرده است. از این روی، همچون ادیب، به دنبال یافتن پدر خویش است. از تهمینه از پدر می‌پرسد:

ز تخم کیم، وز کدامین گهر؟ چه گویم چو پرسند نام<sup>۳</sup> پدر؟  
(همان: ۱۲۵).

سهراب، هویت خود را از پدر کسب می‌کند. مانند ادیب، سهراب به دنبال کشف معماست: پدرم کیست؟ او می‌خواهد پدر را بیابد تا باهم حکمرانی کنند:

به رستم دهم تاج و تخت<sup>۴</sup> و کلاه نشانمش بر گاه کاوس شاه  
چو رستم پدر باشد و من پسر نباید به گیتی<sup>۵</sup> یکی<sup>۶</sup> تاجور  
(همان: ۱۲۶-۱۲۷).

در داستان رستم و سهراب وجود طلب و سفر برای رسیدن به مقصود آشکار است. سهراب خود را بی‌هماورد می‌داند:

چو ده ساله<sup>۷</sup> شد زان زمین<sup>۸</sup> کس نبود که یارست با او نبرد آزمود  
(همان: ۱۲۵).

۱- ق، و؛ یا

۲- ل، ق، پ؛ ماه (همان، ۱۲۵).

۳- ل، ق، ل (نیزل)؛ پرسد کسی از

۴- ل: تخت و گرز؛ ق، ل: گرز و تخت؛ ق: گنج.

۵- ق، ا؛ چه باید به گیتی؛ ق: به گیتی نماندلی، پ: نماند به گیتی (همان، ۱۲۷).

۶- ل، ق، ل، پ، ب؛ کسی؛ آ: دگر

۷- س، ق: سال

۸- ق، ل، آ، ب: در جهان

سهراب وسایل پدر را به دست می آورد، یک نامه، سه یاقوت و سه مهره زر را که پدر به تهمینه داده را به دست می آورد:

یکی نامه از رستم جنگجوی بیاورد و بنمود پنهان بدوی<sup>۴</sup>  
سه یاقوت رخشان<sup>۱</sup> و سه<sup>۲</sup> مهره<sup>۳</sup> زر کز ایران<sup>۵</sup> فرستاده بودش پدر  
(همان: ۱۲۶).

سهراب مادرش را شوخ خطاب می کند:

بر مادر آمد پرسید ازوی<sup>۶</sup> بدو گفت: گستاخ با من بگوی<sup>۷</sup>  
(همان: ۱۲۵).

در داستان رستم و سهراب، پسر به دست پدر کشته می شود. سهراب در سایه قدرت و سلطه پدر می ماند، شکست او، پیروزی نسل قدیم بر نسل نو است. نسبت بر نواندیشی برتری می یابد. رهایی از گذشته به دست نمی آید. سهراب هویت و استقلالش را به دست نمی آورد. ماندگاری افکار کهن به تجدید حیات ختم نمی شود، بنابراین رستم، سهراب را می کشد. این تقدیر در اولین بیت داستان پیش گویی شده است:

اگر تندبادی برآید ز کنج به خاک افکنده نارسیده ترنج<sup>۸</sup>  
(فردوسی، ۱۳۸۵: ۱۱۷).

سهراب نارسیده به بلوغ فکری در برابر خرد و قدرت رستم که ناجی ایران زمین است، به خاک می افتد و عملکرد احساسی او تاب وجدان آگاه رستم را نمی آورد. ایران با تکیه بر سنت و خرد به راه خود ادامه می دهد. در انتها رستم خود را نکوهش می کند:

۱ - ل: به

۲ - ق: ب: دو

۳ - پ: آ: بدره

۴ - ق: آ: مادر بدوی. لی: و بنهاد روی.

۵ - ل، پ: ل: از ایران

۶ - ل: زوی؛ ق: ازو

۷ - ق: که تو با من تو این دواری ها بگو(همان، ۱۲۵).

۸ - س، ق، لی، آ، ب. پس از این بیت افزوده اند:

نه روبه بماند نه درنده شیر  
نه بددل بماند نه مرد دلیر(خالقی مطلق، جلد دوم، ۱۳۶۹:

چو بشنید رستم سرش<sup>۱</sup> خیره گشت جهان پیش چشم اندرش<sup>۲</sup> تیره گشت  
 پیرسید از آن<sup>۳</sup> پس که آمد به هوش بدو<sup>۴</sup> گفت با ناله و با خروش  
 که اکنون<sup>۵</sup> چه داری ز رستم نشان؟ که کم باد نامش ز گردنکشان  
 همی ریخت خون و همی کند موی<sup>۶</sup> سرش<sup>۷</sup> پر ز خاک و پر از آب روی<sup>۸</sup>  
 (همان: ۱۸۷-۱۸۶).

با توجه به خوانش داستان رستم و سهراب، تراژدی در تمامی وجوه آن اتفاق افتاده است؛ زیرا جدال در برابر حکم تقدیر و استادان در برابر حکم ازلی و شکست خوردن در برابر این حکم که پیوندی استوار با اسطوره باروری پیدا می‌کند، سبب می‌شود تا در یکی از بزرگ‌ترین نیروهای طبیعت یعنی ادامه بقای یک نسل وقفه بیفتد. «تراژدی رستم و سهراب، تراژدی بی-خبری است، دو پهلوان که پدر و پسر هستند به علت آن‌که یکدیگر را نمی‌شناسند به روی هم شمشیر می‌کشند. تقدیر برای بی‌خبر نگه داشتن آن دو از هم، عوامل را به کار می‌اندازد» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۳۰۷). پسر در جایگاه پدر و دنباله او قرار می‌گیرد و گویی پدر در وجود پسر ادامه می‌یابد و اگر پسر بمیرد انگار پدر مرده است:

از این خویشتن خستن<sup>۹</sup> اکنون چه سود؟ چنین بود<sup>۱۰</sup> و این بودنی کار بود<sup>۱۱</sup>  
 (فردوسی، جلد دوم، ۱۳۶۹: ۱۸۷).

در شاهنامه زمانی که سهراب به دست رستم کشته می‌شود، اگرچه ممکن است در نگاه اول، رستم مورد طعن واقع گردد؛ ولی از دیدگاه دیگر زمانی که قهرمان بی‌بدیلی همانند رستم که از

۱ - ب: چو رستم شنید این

۲ - لی: زان

۳ - ق، لی، پ، آ، ل، پ: بگو تا؛ و بیا تا

۴ - ق: مو

۵ - لی، پ: چشمش همه

۶ - ق، ق، و: چنین

۷ - ق، پ: سری

۸ - ق: رو (همان: ۱۸۷-۱۸۶).

۹ - ل، ق، ب: کشتن

۱۰ - ل، ق، لی، پ، آ، ل: رفت

۱۱ - و: نوشته چنین بود و بود آنچه بود (فردوسی، جلد دوم، ۱۳۶۹: ۱۸۷).

احترام و جایگاه والایی برخوردار است و تمام زندگی‌اش خدمت‌رسانی به انسان‌هایی غیر از خودش و پاسداری از ایران بوده است، مرتکب این اشتباه می‌شود، بیش‌تر مردم به همدردی با او بر می‌خیزند و اندوه او نیز تبدیل به دردی مشترک میان همهٔ دوستداران او می‌شود. در این مواقع تأثیر تراژدی برعکس نمود پیدا می‌کند و شاید بتوان گفت بدون رخ دادن این تراژدی وجه ابرمردی رستم ناقص می‌ماند.

در عالم واقع و بنا به رسم رایج، هیچ پدری راضی نمی‌شود که سبب مرگ فرزندش گردد و میل به جاودانه شدن از طریق تداوم نسل عامل مهمی است که نگهداری از فرزند را سبب می‌شود. با وجود این هنگامی که پای تقدیر به میان می‌آید، بنا به باوری عمیق نسبت به قدرت بلا-منازع تقدیر دیگر مقاومت در برابر حادث شدن واقعه کوششی بیهوده و جانگداز می‌نماید و آنچه بخواهد روی دهد به شیوه‌ای خود را نمایان می‌سازد و جالب آن‌که هر اندازه تلاش برای فاصله گرفتن از وقوع این رخداد صورت بگیرد وجه تراژیک داستان برجسته‌تر می‌شود. در داستان ادیب شاهد این وجه از تراژدی هستیم.

در اینجا رستم به صورت ناخودآگاه بیان می‌کند که من پیر هستم و باید در مسیر فنا قرار بگیرم نه جوانی دلیر که هنوز رسالت بنیادین خود را عملی نکرده است:

کرا آمد این پیش کآمد مرا بکشتم جوانی به پیران سرا  
نبیره جهاندار سام سوار سوی مادر از تخمه نامدار...  
به گیتی که کشتست فرزند را دلیر و جوان و خردمند را  
(فردوسی، جلد دوم، ۱۳۶۹: ۱۹۹).

به نظر می‌رسد اصطلاح «جوان ناکام» که در بین مردم ایران رایج است، از نگاه بنیادین مردم به رسالت حقیقی انسان‌ها بر اساس اسطورهٔ باروری نشأت گرفته است.

رستم، پهلوان پیری است که اقتدارش رو به کاستی می‌گراید، گرچه قهرمان شاهنامه بودنش، جایگاه قدرت افسانه‌ای او را تا انتها حفظ می‌کند. سهراب در سایهٔ قدرت و سلطهٔ پدر می‌ماند، شکست او، پیروزی نسل قدیم بر نسل نو است. سنت بر نواندیشی برتری می‌یابد. رهایی از گذشته به دست نمی‌آید. سهراب هویت و استقلالش را به دست نمی‌آورد. ماندگاری افکار کهن به تجدید حیات ختم نمی‌شود، بنابراین رستم، سهراب را می‌کشد. این تقدیر در اولین بیت داستان پیش‌گویی شده است:

اگر تندبادی برآید ز کنج به خاک افگند نارسیده ترنج<sup>۱</sup>  
(فردوسی، ۱۳۶۹: ۱۱۷).

در تراژدی ادیب، بازشناسی به وسیله خودِ قهرمان انجام می‌گیرد. ادیب به اراده خود، بازشناسی خویش را تا آخر دنبال می‌کند و آن‌کسی را که بازمی‌شناسد هیچ‌کس نیست جز خودِ او. در این بازشناسی وضعی تراژیک به وجود می‌آید، یعنی ناشناسی که شهر تب را از ابوالهول رهاشد و موردستایش مردم شهر قرار گرفت، کنار می‌رود و ادیب، پدرکش و هم‌بستر مادر بازشناخته می‌شود.

رستم پس از مرگ سهراب بی‌تابی می‌کند، چراکه فرزند را کشته است و مرگ سهراب آینه-ای است که رستم در آن با تأمل به خود می‌نگرد و زمینه‌ای برای بروز احساسات شخصی خود می‌یابد. رستم اشک می‌ریزد و این اشک‌ها سنگ دل او را نرم و این عواطف، خودسری‌هایش را کمتر می‌کند. او خود را می‌جوید و از این‌پس احساسات نیز در شخصیت رستم دخالت بیش-تر دارند. او می‌فهمد که دیگر رستم پیشین نیست و مرگ فرزند در بسیاری صحنه‌ها زنگ خطری است برای او که پیش از پیکار، اول اندیشه کند.

### نتیجه‌گیری

یکی از بحث‌برانگیزترین بخش‌های شاهنامه فردوسی، داستان رستم و سهراب است که بیش-ترین تأثیر را بر شخصیت رستم و معرفی و توصیف آن می‌گذارد، رویارویی و نبرد رستم با فرزند، تنها نکته درخور توجه این داستان نیست، بلکه در بستر این اسطوره، حوادثی است که می‌تواند مقدمه و طراز برای این رویارویی به شمار آیند و به اندازه نفس این جدال و تعارض، توجه و عنایت بیش‌تر را بطلبد. فروید عقده ادیب را از لحاظ اسطوره‌ای بر پایه باورهای توتمی توضیح می‌دهد که پسران به دلیل این که پدر همه کام‌جویی‌ها را در سیطره خود داشته، علیه او شورش می‌کنند و او را می‌کوشند؛ اما از سویی به دلیل مهری که به او داشته‌اند، از تصاحب مادر صرف‌نظر کرده، به یاد قربانی کردن پدر، مناسکی آیینی برپا می‌داشتند.

نگارنده در پژوهش کنونی با در پیش چشم داشتن دیدگاه فروید درباره ارتباط پدر و پسر با تکیه بر عقده ادیب، داستان رستم و سهراب را از شاهنامه فردوسی مورد بررسی قرارداد. در

<sup>۱</sup> - س، ق، لی، آ، ب پس از این بیت افزوده اند: نه روبه بماند نه درنده شیر نه بدل بماند نه مرد دلیر(خالقی مطلق، جلد دوم، ۱۳۶۹: ۱۱۷).

داستان رستم و سهراب، پسر کشته می‌شود تا پدر به مثابه سنت و اساس ایران به حیات خود ادامه دهد. پسر در میان انکار و تکیه بر آنچه از دنیا و زندگی دریافت کرده در سرکشی و نیاز به آزادی‌اش درهم کوبیده می‌شود. داستان رستم و سهراب، در حقیقت، درباره مصیبت وجودی است در جهانی تصادفی که از هر شخص خواسته می‌شود تا نویسنده یا پدر زندگی خود باشد. یک نفر با نقابش وانمود می‌کند و باور دارد که آزاد است، او متنش را تقلید می‌کند، گویی که آن متن کاملاً اصل است، انگار می‌تواند ابتدایش را درک کند، برای آن میانی خلق کند و پایان آن را عمق بخشد. یک نفر با توهم کامل عمل می‌کند. برای سهراب، این یک جهان بیگانه است که شخص در وضعیت ناامیدانه‌ای همان‌گونه که به آن وارد شده، آن را ترک می‌کند. هیچ طلب و جست‌وجویی، این روشنگری را به ارمغان نمی‌آورد.

گاهی برخی نیروهای عاطفی بر رفتار قهرمان و یا شخصیت‌های تراژدی اثر می‌گذارد و برجسته می‌شود و او را در بازشناسی ناتوان می‌کند و یا موجب می‌شود که قهرمان، نشانه‌ها و علائم را به‌خوبی درنیابد. نیروی عاطفی دفاع از میهن، رستم را آن‌چنان در برابر سهراب قرار می‌دهد که چشمانش را بر نشانه‌های مرئی و نامرئی می‌بندد. ادیب نیز سرشار از این نیروهاست؛ دفاع از مردم، محبت متقابل، قدرت و عزم او که مرجع مردم تبس شده است و حرمت نهادن به ارزش‌های اخلاقی و دینی، او را در آغاز به‌سویی سوق می‌دهد تا چشم بر حقایقی که کژن بیان می‌دارد و از معبد آپولون خبر آورده است، ببندد؛ اما همین نیروها و پاسداشت آن‌ها موجب می‌شود کژن‌کشان به‌سوی بازشناسی خود رود و خود را آن‌گونه که هست، بشناسد و چشمش بر حقایق گشوده شود و آن‌گاه است که چشمان ظاهر را کور می‌کند تا چشم درونی او به حقیقت معنوی گشوده شود.

هرچند این نیروهای عاطفی در شخصیت‌ها متفاوت است؛ اما قدرت و سیاست یک ویژگی مشترک در شخصیت‌های هر دو تراژدی است که بازشناسی را به تأخیر می‌اندازد. سهراب و ادیب در پی قدرت هستند؛ سهراب درصدد یافتن پدر و به قدرت رساندن او، خود و مادر است و ادیب در گریز از سرنوشت شوم به قدرت می‌رسد، او از موضع قدرت قول می‌دهد طاعون را برطرف کند و این کار وابسته است به یافتن قاتل حاکم.

منابع

کتاب‌ها

قرآن کریم.

تورات.

- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۷۰). *جام جهان بین*، تهران: جامی.
- ترشول، پملا. (۲۰۰۱). *زیگموند فروید*، لندن: راتلج.
- رایت، الیزابت. (۱۹۹۶). *فمینیسم و روان‌کاوی: یک فرهنگ انتقادی*، آکسفورد: نشر بلک ول.
- رحیمی، مصطفی. (۱۳۷۶). *تراژدی قدرت در شاهنامه*، تهران: نیلوفر.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۶). *شاهنامه*، جلد اول به کوشش جلال خالقی مطلق، نیویورک.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۹). *شاهنامه*، جلد دوم به کوشش جلال خالقی مطلق، نیویورک.
- فروم، اریک. (۱۳۷۸). *زبان از یاد رفته*، ترجمه ابراهیم امانت، تهران: فیروزه.
- فروید، زیگموند. (۱۳۴۳). *توتم و تابو*، ترجمه محمدعلی خنجی، تهران: طهوری.
- فروید، زیگموند. (۲۰۰۸). *تفسیر رؤیا*، آکسفورد: انتشارات آکسفورد.
- فروید، زیگموند. (۲۰۱۱). *تمدن و تنگناهای آن*، تهران: ثالث.
- فریزر، جیمز. (۱۳۸۳). *شاخه زرین*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: آگاه.
- هینلز، جان راسل. (۱۳۸۵). *شناخت اساطیر ایران*. ترجمه باجلان فرخی، تهران: اساطیر.

#### مقالات

- اوصالی، مهدی. (۱۴۰۱). بررسی عقده ادیپ و الکترا و ارتباط آن با خودشیفتگی. *نهمین کنفرانس بین‌المللی دانش و فناوری علوم تربیتی مطالعات اجتماعی و روانشناسی ایران؛ تهران*، ۲۷ اسفند ۱۴۰۱. <https://civilica.com/doc/۱۶۳۷۶۲۷/>
- آهنگرزاد، جلیل، و حیدری، علی. (۱۳۹۶). تحلیل بیتی از رستم و سهراب بر مبنای روایت نقالان و شاهنامه کردی. *ادب حماسی*، ۱۳ (۲)، ۲۸-۱۳.
- حیدری، حسن، و غلامی، حمید. (۱۳۹۷). نقش اسطوره باروری در شکل‌گیری تراژدی پسرکشی. *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی*، ۱۴ (۵۰)، ۱۰۹-۱۳۶.
- رضی، احمد، و محمدنیا، مجتبی. (۱۳۹۷). پسرکشی در شاهنامه فردوسی. *باشگاه شاهنامه پژوهان*، ۱ اردیبهشت.

سادات غیبی، زهرا. (۱۳۹۷). همسانی و مشابهت فرزندکشی در داستان رستم و سهراب شاهنامه و کوهولین و کانالاک (ایرلند). *دومین همایش بین المللی زبان و ادبیات فارسی؛ دانشگاه همدان، ایران.*

۱۳۹

سرمدی، احمدرضا، و نجومیان، امیرعلی. (۱۳۹۷). اسطور پدر و پسر در رمان پدر بی جان و داستان رستم و سهراب از دید روان شناسی فروید. *ادب حماسی، ۱۴(۲)، ۱۳۳-۱۵۳.*  
سلامی، سید مسعود، و پنجه شاهی، پرستو. (۱۳۹۰). بررسی تطبیقی نبرد پدر و پسر در دو افسانه ژرمنی و ایرانی «رستم و سهراب/ هیلد بران و هادو براند». *ادبیات تطبیقی، ۵(۱۶)، ۱۱۷-۹۹.*

صادقیان، سعید، و شاهوردیانی، ناهید. (۱۳۹۵). مسیر ادیب در رمان هانری بوشو؛ دفول یونگی عقده ادیب فروید. *ادبیات معاصر جهان، ۲۱(۲)، ۲۶۵-۲۸۷.*

عسگری، شبنم، کمالی، محمدجواد، جعفری و کاردگر، سعدی. (۱۴۰۲). بررسی عقده ادیب در قلبت را به تپش وادار، پدر کشی و نام های بی جنسیت اثر آملی نوتومب، بر اساس فرضیه روانشناختی لاکان. *پژوهش زبان و ادبیات فرانسه، ۱۷(۳۱)، ۱۹-۳۴.*

قریشی، سید محمد رضا؛ خیرخواه، سعید؛ و مدرس زاده، عبدالرضا. (۱۴۰۱). بررسی کارویژه کاوه آهنگر در شاهنامه فردوسی با رویکرد به اندیشه ایران شهری و اساطیر جهانی. *تفسیر متون و تحلیل زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)، ۱۵(۱۵)، ۲۰۷-۳۰۲.*

قربانی پور، زهرا. (۱۳۹۲). نقد و بررسی روانکاوانه شخصیت رستم و سهراب (بر اساس داستان رستم و سهراب). *مطالعات نقد ادبی، ۳۲(۸)، ۱-۱۹.*

کمالی، محمود. (۱۳۸۸). بررسی تطبیقی داستان رستم و سهراب با برخی موارد مشابه در اساطیر جهان. *زبان های خارجی، ۵۵(۱)، ۱۲۹-۱۱۷.*

واعظی، روزا، وزیرک، ساره. (۱۴۰۰). تحلیل رفتار متقابل در داستان رستم و اسفندیار بر اساس نظریه اریک برن. *ادب حماسی، ۱۷(۱)، ۲۷۵-۳۰۲.*

### منابع انگلیسی

Arnott Macculloch, J. (1918). *The Mythology of All Races*, vol 3. Boston: Marshall Jones Company.

Ghods Sharifi, Amir Mohammad. (2023), *Matthew Arnold's Sohrab and Rostum: An Episode Imperialist and Exoticist Orientalism at Work, Ferdowsi's Tomb in Tous, Iran.*

Homer(1984). *Iliad*, Trans. Saeed Natisi, Corrected By Mitra Mehrabadi. Tehran: Donyaye Ketab Publication.

Freud, Sigmund. (1900/2011). *L'interprétation du rêve*. (Janine, Altounian, Trans.). Paris: Quadrig/PUF.

## References

### Books

*The Holy Quran*. [In Persian]

*The Torah*. [In Persian]

Eslami Nodoushan, M. A. (1991). *Jameh Jahane Bin*, Tehran: Jami. [In Persian]

Ferdowsi, A. (1987). *Shahnameh*, Vol. 1, Ed. Jalal Khaleghi Motlagh, New York. [In Persian]

Ferdowsi, A. (1990). *Shahnameh*, Vol. 2, Ed. Jalal Khaleghi Motlagh, New York. [In Persian]

Frazer, J. G. (2004). *The Golden Bough*, Trans. Kazem Firouzmand, Tehran: Agah. [In Persian]

Freud, S. (1900/2011). *The Interpretation of Dreams*, Trans. Janine Altounian, Paris: Quadrig/PUF. [In Persian]

Freud, S. (1964). *Totem and Taboo*, Trans. Mohammad Ali Khanji, Tehran: Tahouri. [In Persian]

Freud, S. (2008). *The Interpretation of Dreams*, Oxford: Oxford University Press. [In Persian]

Freud, S. (2011). *Civilization and Its Discontents*, Tehran: Sales. [In Persian]

Fromm, E. (2000). *The Forgotten Language*, Trans. Ebrahim Amanat, Tehran: Firoozeh. [In Persian]

Ghods Sharifi, A. M. (2023). *Matthew Arnold's Sohrab and Rostum: An Episode of Imperialist and Exoticist Orientalism at Work. Ferdowsi's Tomb*, Tous, Iran. [In Persian]

Hinnells, J. R. (2007). *Persian Mythology*, Trans. Bajalan Farokhi, Tehran: Asatir. [In Persian]

Homer. (1984). *Iliad*, Trans. Saeed Natisi; Corrected by Mitra Mehrabadi, Tehran: Donyaye Ketab. [In Persian]

MacCulloch, J. A. (1918). *The Mythology of All Races*, Volume 3, Boston: Marshall Jones Company. [In Persian]

Rahimi, M. (1997). *The Tragedy of Power in Shahnameh*, Tehran: Niloufar. [In Persian]

Thurschwell, P. (2001). *Sigmund Freud*, London: Routledge. [In Persian]

Wright, E. (1996). *Feminism and Psychoanalysis: A Critical Dictionary*, Oxford: Blackwell Publishing. [In Persian]

### Article

Ahangarnezhad, J., & Heydari, A. (2017). Analysis of the Verses of Rostam and Sohrab Based on the Narrators' Stories and Kurdish Shahnameh. *Epic Literature*, 13(2), 13–28. [In Persian]

Asgari, S., Kamali, M. J., Jafari, & Kardgar, S. (2023). Examining the Oedipus Complex in *Heartbeat Trigger*, *Patricide*, and *Genderless Names* by Amélie

Nothomb Based on Lacanian Psychoanalytic Theory. *French Language and Literature Research*, 17(31), 19–34. [In Persian]

Ghorayshi, S. M. R., Kheirkhah, S., & Modarreszadeh, A. (2023). Examining the Role of Kaveh Ahangar in Ferdowsi's Shahnameh Through an Iranshahr and Global Myth Perspective. *Text Interpretation and Persian Literature Analysis (Dehkhoda)*, 15(15), 207–302. [In Persian]

Ghorbanipour, Z. (2013). A Psychoanalytic Critique of the Characters of Rustam and Sohrab (Based on the Story of Rustam and Sohrab). *Literary Criticism Studies*, 32(8), 1–19. [In Persian]

Heydari, H., & Gholami, H. (2018). The Role of Fertility Myths in the Formation of the Tragedy of Filicide. *Mystical Literature and Mythology Studies*, 14(50), 109–136. [In Persian]

Kamali, M. (2009). A Comparative Study of the Story of Rustam and Sohrab with Similar Myths in Global Literature. *Foreign Languages*, 55(1), 117–129. [In Persian]

Owsali, M. (2023). *Examining the Oedipus and Electra Complex and Their Relationship with Narcissism. 9th International Conference on Knowledge and Technology in Educational Sciences, Social Studies, and Psychology of Iran; Tehran, March 18, 2023.* [In Persian]

Razi, A., & Mohammadinia, M. (2018). *Filicide in Ferdowsi's Shahnameh. Shahnameh Researchers Club*, May 1. [In Persian]

Sadat Gheibi, Z. (2018). Similarity of Filicide in the Story of Rustam and Sohrab and Cú Chulainn and Connla (Ireland). 2nd International Conference on Persian Language and Literature; University of Hamadan, Iran. [In Persian]

Sadeghian, S., & Shahverdiani, N. (2016). The Oedipal Path in Henri Boucher's Novel: A Jungian Defull of Freud's Oedipal Complex. *World Contemporary Literature*, 21(2), 265–287. [In Persian]

Salami, S. M., & Panjeshahi, P. (2011). A Comparative Study of the Father-Son Combat in the German and Iranian Legends of Rustam and Sohrab / Hildebrand and Hadubrand. *Comparative Literature*, 5(16), 99–117. [In Persian]

Sarmadi, A. R., & Nojumi, A. (2018). The Myth of Father and Son in the Novel *Dead Father* and the Story of Rustam and Sohrab from Freud's Perspective. *Epic Literature*, 14(2), 133–153. [In Persian]

Vaezi, R., & Vazirk, S. (2021). Transactional Analysis in the Story of Rustam and Esfandiar Based on Eric Berne's Theory. *Epic Literature*, 17(1), 275–302. [In Persian]

## A reading on Oedipus and its complex in boy murder from the perspective of the story of Rostam and Sohrab

Shakiba Malekshahi<sup>1</sup>, D Dr. Hossein Bayat<sup>2</sup>, Dr. Naser Gholi Sarli<sup>3</sup>, Dr. Bahador Bagheri<sup>4</sup>

### Abstract

Mythological and epic narratives often serve as rich platforms for examining the collective unconscious and psychological concepts. One of the most well-known of these concepts in Freud's psychoanalytic theory is the Oedipus complex, which refers to the psychological conflict between father and son during the formation of identity and power dynamics. The story of Rostam and Sohrab in Ferdowsi's *Shahnameh* is an example of a mythological tragedy where the relationship between father and son unconsciously culminates in confrontation, anger, and ultimately, filicide. The author employs a descriptive-analytical method and library-documentary sources, collecting information through reading the *Shahnameh* and note-taking, to analyze the Oedipus complex and its implications for filicide in the story of Rostam and Sohrab. Freud believed that Oedipus acted upon a desire present in everyone during childhood. In his clinical examinations, Freud repeatedly observed this pattern: affection and love for the parent of the opposite gender, along with jealousy, hatred, and even a wish for the death of the same-gender parent. He ultimately named this the Oedipus complex. Rostam, an aging hero whose authority is gradually waning, retains his legendary status as the hero of the *Shahnameh* until the end. From a mythological perspective, the Oedipus complex is explained based on totemic beliefs: sons rebel against the father because he monopolizes all pleasures, attempting to overthrow him. However, out of love and reverence for the father, they renounce the mother and, in memory of the father's sacrifice, hold ritual ceremonies. In the present study, the author analyzes the story of Rostam and Sohrab from Ferdowsi's *Shahnameh* through the lens of Freud's views on the father-son relationship and the Oedipus complex. In the story, the son is killed so that the father, as a symbol of tradition and the foundation of Iran, may continue to survive.

**KeyWords:** Rostam, Sohrab, filicide, Oedipus complex.

<sup>1</sup> . PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Kharazmi University, Tehran, Iran. shakibamalekshahi8@gmail.com

<sup>2</sup> . Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Kharazmi University, Tehran, Iran. (Corresponding Author) hoseinbayat@gmail.com

<sup>3</sup> . Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Kharazmi University, Tehran, Iran. sarli@khu.ac.ir

<sup>4</sup> . Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Kharazmi University, Tehran, Iran. Bahadorbagheri47@gmail.com

